

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه دوم

«إنا فتحنا لك فتحا مبينا... و لله جنود السماوات و الأرض و كان الله عزيزا حكيماً»

لزام بیان شاخص نفاق در عین پرهیز از دوقطبی سازی

خدا در این سوره یک صلح را به عنوان عملیات فتح المبین از آن یاد می‌کند. خیلی تعبیر عجیبی است از فضای این سوره. که حالا فضای این سوره را یک مقداری جلسه گذشته عرض شد که کلیدواژه‌هایی از درون خود این سوره را عرض کردیم که بحث یک بی اعتمادی‌ای است که دارد در قلب مومنین نسبت به پیغمبر موج می‌زند. در قلب عده‌ای نسبت به پیامبر. و ظاهراً مومنین اینجا دو دسته می‌شوند یک سری مومنینی که خدا آرامش را نسبت به وعده‌های خودش در دل این‌ها قرار می‌دهد و یک عده دیگری که شاید اسم این‌ها را در ادبیات دینی منافقین می‌شود گذاشت. که این‌ها دلشان همراه با وعده‌های الهی حرکت نمی‌کند.

البته این نکته نکته قابل توجهی است که یک موقع نام‌گذاری قرآنی این قضیه هست، قرآن روی چه کسانی چه نام‌هایی می‌گذارد. یک موقع هست که برخورد مومنین و نام‌گذاری‌هایی که مومنین باید بکنند چی هست؟ این‌ها دوتا است. این رفتار در رفتار پیغمبر هم رفتار دوگانه ای هست. یعنی یک موقعی پیغمبر نمی‌آیند به صراحت یک عده را به نام منافقین از ایشان یاد بکنند و حال آن که قرآن چنین معرفتی را معرفت منافقین یاد می‌کند. چنین گرایشی را گرایش منافقین یاد می‌کند. ببینید خیلی وقت‌ها ممکن است ماها یا در امثال ماها یا کسانی دیگر واقعاً چیزهایی در دل آدم‌ها بگذرد به جهت ایمانی دینی که با شاخص‌های منافقین برابری می‌کند. یعنی ایمان‌هایی که وارد دل نشده، در منطقه زبان باقی مانده. طرف اعتماد نمی‌کند به وعده‌ها، چه نمی‌کند، پاکار دین نمی‌ایستد، دیگر حالا یک طیفی از بحث نفاق را بالاخره شامل می‌شود. از طیف نفاق به معنای سطح پایین‌ترش تا ممکن است برود در سطوح عالی واقعاً نفاق تا برود تا این که واقعاً به عنوان منافقین خارج نشین که در سوره مبارکه نساء یک عده را یاد می‌کند از ایشان به عنوان منافقین رسمی. این یک طیفی از بحث منافقین ما داریم، این‌ها ممکن است واقعاً شامل چنین معرفتی بشود و چنین معرفتی را باید گفت. در ناحیه معارف قرآنی این‌ها را ابراز می‌کند. خیلی وقت‌ها این منافقین می‌بینید که در همین آیه ۶ می‌بینید که منافع مشترک پیدا می‌کنند با مشرکین و مشرکات. یعنی یک پیوند نفاق و شرک را شما در قرآن به خصوص از سال پنجم به بعد می‌بینید. سال پنجم به بعد یعنی بعد از احزاب و بعد از همین حدیبیه می‌بینید که تا قبلش اینقدر همراهی ندارند با یکدیگر، هی تعبیر منافقین. مشرکین. مثلاً در این سوره مبارکه فتح با این که علی القاعده هیچ بحثی راجع به مشرکین نیست اصلاً که بخواهد مثلاً الآن مشرکین را یاد بکند إلا این که می‌خواهد بگوید جلوی شما را گرفتند نگذاشتند بیایید مکه مثلاً مشرکین و کفار. ولی اینجا یک‌هویی می‌بینید بحث مشرکین را کنار منافقین یاد می‌کند این همان عبارت قرآنی است که کلاً از سال ۵ به بعد شما در قرآن می‌شنوید که این‌ها دارای منافع مشترک و فکر مشترک. یعنی گاهی اوقات بازی در

زمان حریف است به عبارتی. یعنی کاری دارد می‌کند خود همین تفکر که بازی در زمین دشمن است عملاً بازی در زمین حریف است. لذا می‌بینید که این عبارت‌ها را شما در قرآن خیلی وقت‌ها اینجوری‌اش را دارید.

این یک بحث است -دقت بفرمایید- یک بحث این است که ما شاخص‌های بحث منافقین را واقعاً باید داشته باشیم و بگوییم. باید هم داشته باشیم هم بگوییم شاخص‌های بحث منافقین را. که جامعه تهی نشود از این بحث معارف. الآن هم که روزگاری است که کلاً همه فرهنگ و معارف را کلاً گذاشته‌اند کنار نوبت یک چیز دیگری شده انگار. نه الآن شده‌ها، یا مثلاً در این انتخابات. نه، کلاً مقوله فرهنگ مقوله بسیار مهجوری شده. که ما معارفمان و دینمان و اصلاً انقلابمان بر پایه همینجور حرف‌هایی بوده. اما این‌ها دیگر دارد به باد فراموشی سپرده می‌شود. این‌ها را باید شناخت و گفت. هر دو تایش.

این یک بحث است ولی یک بحث این است که آیا پیغمبر خدا خودشان عده‌ای را انگشت می‌گذاشتند رویشان بگویند که این‌ها الآن منافقینند. تویی که ایمان در قلبت وارد نشده مثلاً تو منافقی الآن. تو یکی هم که اینجوری هستی تو هم منافقی. آیا این رفتار از پیغمبر هم صورت می‌گرفته یا از پیغمبر این رفتار صورت نمی‌گرفته؟ این رفتار صورت نمی‌گرفته. شاخص دادن قرآنی، این شیء و این یک حرفی است، اینی که بیاییم بگردیم و بگوییم که شماها با این تفکر منافقید، عملاً جامعه را این تقسیم‌های این مدلی یک عده این کار را انجام بدهند در سطح جامعه، این یک حرف دیگری است. ما اولی را داریم به شدت از قرآن. یعنی اولی به شدت در قرآن یاد می‌شود و معارف و شاخص‌هایش گفته می‌شود. ولی دومی‌اش را نداریم به آن صورت.

• برخورد سخت پیامبر با منافقین

خود برخورد پیغمبر، آن موقعی که راجع به برخورد پیغمبر، راجع به این پدیده یک مقداری صحبت می‌کردم، پدیده منافقین که قرآن دارد که «جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم» با کفار و منافقین برخورد بکن و سخت هم برخورد بکن. خب الآن برخورد پیغمبر با کفار مشخص است چیست، برخورد سخت پیغمبر با منافقین یا این دستور را انجام داده یا نداده. بگوییم نداده که پیغمبر پس دستور خدا را انجام نداده! پس نمی‌شود. پس داده. این برخورد سختش با منافقین کجا دیده می‌شود؟ برخورد با کفار فرق دارد با برخورد نوعی از تفکر که امروزه حتی ما ممکن است از آن به عنوان سلیقه هم یاد بکنیم، بگوییم یک سلیقه سیاسی است. ولی واقعاً با شاخص‌های نفاق سازگار است. همین این که به نام سلیقه سیاسی ممکن است مطرح باشد منتهی با این شاخص‌ها همراه باشد. ولی برخورد سفت و قرص پیغمبر نسبت به این‌ها یک برخورد به این صورت نبوده چون که قرار نبوده که این‌ها به عنوان منافقین شناسایی شوند که. یعنی بگویند پیغمبر که این‌ها منافقند من باید برخورد سختی بکنم. چی بوده؟ برعکسش اتفاقاً راهکار پیغمبر ایجاد آن وحدت امت اسلامی بوده. و فضا دادن برای این که میکروب‌هایی اگر هست این بیاید بیرون خودش را نشان بدهد. بیاید واقعاً به عنوان یک تفکری که جدی جدی حالا با مشرکین و این‌ها می‌خواهد نسبت برقرار بکند بیاید و این را نشان بدهد.

لذا ما هرچه اگر در قرآن بحث منافقین کردیم به این معنی هست که ما منافقین را تفکری بشناسیم ولی به این معنی نیست که ما شروع کنیم بگوییم که آهان نگاه کن این گروهی که الآن این است این‌ها همان منافقونند الآن و الآن برخورد متناسب با خودشان هم باید با آن‌ها انجام بشود و برخورد متناسب با

خودشان هم نمی‌دانیم چیست فکری کنیم برخورد متناسب با آن‌ها این است که الآن بزنیم لت و پارشان بکنیم. آن موقع فکر می‌کنیم این جور برخورد دینی هم هست. این‌ها را باید یک مقداری دقیق‌تر از درون قرآن و تاریخ اسلام و این‌ها بررسی کرد.

جایگاه انگیزه‌های دنیوی در جهاد

اجمالاً فضای سوره فضایی است که من عرض کردم در خود آیات فضای شک و دودلی است، گمان‌های بد راجع به پیغمبر است، عده‌ای نه، عده‌ای نسبت به پیغمبر و وعده‌های پیغمبر گمان‌های خوب دارند، عده‌ای ندارند، آن‌ها شاید اسمشان منافقین است و هست در سوره. مسأله فتح هم مشخص می‌شود که روی دستاوردی است که پیغمبر از این جریان صلح به دست آورده. اگر بخواهید به این تکه‌های بعدیش یک مقداری توجه بکنید آیه ۱۹ و ۲۰ را ببینید. آیه ۱۸ را هم ببینید این یک بیعت رضوانی است که «لقد رضى الله عن المؤمنين إذ يبايعونك تحت الشجرة فعلم ما في قلوبهم فأنزل السكينة عليهم» که حالا من سر این «فأنزل السكينة» دوباره به این آیه رجوع می‌کنم. «و أصابهم فتحاً قريباً» خدا یک فتح قریب و پیروزی نزدیک در حقیقت خدا پیروزی نزدیکی به این‌ها داد با بیعتشان تحت شجره و این که بالاخره اینجوری پای کار پیغمبر ایستادند خدا به یک فتح قریبی که همان فتح خیر بوده احتمالاً «و مغنم كثيرة يأخذونها» و یک غنیمت‌هایی که این‌ها گرفتند از چیز.

من یک موقعی عرض کردم همین ملاک‌های دنیوی و همین انگیزه‌های دنیوی انگیزه‌هایی است برای مبارزه که ماها گاهی اوقات در نظر نمی‌گیریم، قرآن در نظر می‌گیرد. نهج البلاغه در نظر می‌گیرد. وقتی که در نهج البلاغه شما دارید که به مالک می‌گویند مجاهد را وقتی فرستادی در جبهه، این پشت صحنه مالی خلوف و اهلیم را داشته باش. که «همهم همماً واحداً في جهاد العدو» بشود. این همش هم واحد بشود در جهاد کردن. ماها گاهی اوقات هست که چیزهایی از مقوله‌های دنیوی را در نظر نمی‌گیریم به حساب جهاد فی سبیل الله و حال آن که جهاد فی سبیل الله اینهاش درونش است. یعنی نمی‌گویند تو برو بجنگ مثلاً... حالا می‌گویند خب من بروم بجنگم زن و بچه‌ام در چیز چی؟ می‌گویند خب زن و بچه هم این‌ها هم در جنگ است دیگر این‌ها هم همه‌اش همین است. می‌گویند عه! اینجوری که آقا جنگ نیست که. من اقلأ می‌روم بجنگم شما کرایه خانه ما را حساب کنید عقب تا من بروم «همهم همماً واحداً في جهاد العدو» بروم بجنگم. من نمی‌گویم نمی‌روم بجنگم ولی شما کرایه خانه آخر برج ما را حساب بکن تا من بروم بجنگم. این‌ها چیزهایی است که گاهی اوقات در نظر نمی‌گیریم ماها به حساب دین، اخلاص و... ما یک موقعی به دوستان می‌گفتیم می‌خواهید موسسه جهادی راه بیاندازید باید یک عده آدم را بیاورید این جا کار بکنند. می‌گفتم خب یک عده آدم باید پولشان را بریزید، بیمه‌شان را حساب کنید. نه این که پول در دامنش بریزی آنچنان. نه ولی تبدیلتش می‌کنیم به کار دانشجویی که مثلاً این آدم در به در مثلاً بیاید این کار را انجام بدهد بعد یواش یواش، اینجوری که نمی‌ماند که. بالاخره یواش یواش زن می‌گیرد بچه دار می‌شود نمی‌تواند اینجوری بیاید سر کارهای جهادی اینجوری انجام بدهد که. لذا این‌ها چیزهایی است که باید در محاسباتی که کسی که دارد مجاهد پروری می‌کند به او بگوید تو نیتت فی سبیل الله و این‌ها ولی خودش باید حواسش را به خیلی چیزها بدهد بعد انگیزه‌های دنیوی اینجوری را محاسبه بکند.

در تشویق‌ها و تنبیه‌ها این در نهج البلاغه هست که می‌گویند «و لا يكون المحسن و المسيء بمنزلة سواء» محسن و مسیئ به منزله سواء نگیر. این‌ها یکجور نشوند. محسن باید تشویق بشود، مسیئ باید تشویق نشود. این‌ها باید یکجور نشود. وگرنه می‌شود «ترهیداً لأهل الإحسان في الإحسان و تدريباً لأهل الإساءة على الإساءة» می‌شود این بی رغبت سازی محسن در محسن بودن خودش اگر تشویق نشود. تشویق نشود می‌شود بی رغبت سازی محسن در محسن... کسی که درس خوان است باید تشویق شود در یک مجموعه وگرنه این می‌شود ترهید اهل الاحسان في الاحسان از آن ور می‌شود تدریب اهل اسائه على الاسائه. می‌شود تمرین وگستاخی یک اهل اسائه، می‌گوید آقا چه فرقی دارد؟ من که خوبم با آن که بد است، من که غیبت نمی‌کنم با آن که غیبت می‌کند چه فرقی می‌کنیم ما با هم؟ ما این ملاحظات دنیوی را گاهی اوقات در نظر نمی‌گیریم و ضربه می‌خوریم از در نظر نگرفتنش به نام دین. این‌ها هم چیزهایی است که... باز دوباره می‌گویند که این «تعديل ذووا البلاء» بکن، آن کسانی که کار انجام می‌دهند کارهایشان دقیقاً مورد محاسبه تو واقع بشود که پاداش به اندازه کارها... این‌ها را باید همین محاسبات دنیوی...

وقتی که بحث غنیمت می‌شود غنیمت خودش در فضای دینی ما فتح دشمن، یک موقع هست بحث بهشت است، جلسه پیش عرض کردم سر همین فتح قریب. یک موقع هست همین که بالاخره شما کارت را انجام می‌دهی می‌روی بهشت. خب حالا خب حالا؟ حالا الآن نقدش بیا بگو چیست حالا؟ نقدش این است که «و اخرى تحبونها نصر من الله و فتح قریب» نقدش این است که «مغانم كثيرة تأخذونها» شما می‌زنید به خیر یک سری غنیمت گیرتان می‌آید. این هم یک چیز نقدی این مدلی‌اش. یعنی ما را هی حواله به روز قیامت نده که آن جا قرار است... وعده‌های «و العاقبة للمتقين» فقط حواله‌های قیامت نیست. آن جا عرض می‌کردیم تمام پاراگراف‌ها «و العاقبة للمتقين». اینجا به ما بگو که اگر اینجوری بشود «و مغانم كثيرة تأخذونها» مغانمی گیر این‌ها می‌آید. بعد باز دوباره خدا «وعد الله مغانم كثيرة تأخذونها» خدا وعده می‌دهد که غنیمت گیرتان می‌آید. «فعجل لهم هذه» این یک غنیمت را نزدیک به شما می‌دهد «و كف أیدی الناس عنکم» و این که مردم به شما کاری نداشته باشند این هم یک غنیمت است. ایی که دشمن به شما کاری نداشته باشد این هم یک غنیمت است. ببینید ما گاهی اوقات معارف را یک جوری نکنیم دیگر نشود اینجوری معارف را گفت اصلاً. یک غنیمتی که خدا به مؤمنین می‌دهد و به جامعه مؤمنین می‌دهد یکی از غنائمش این است که دشمن دیگر به آدم کاری نداشته باشد. می‌دانید با پیمان صلح حدیبیه است که این‌ها در حقیقت صورت ظاهری. نگویید حاج آقا سازش کار شده‌ها. ببینید آیات را باید همه را خواند، همه را توضیح داد. همه آیات باید قرآن باشد. نه این که برخی از آیات قرآن. نه این که یک عده بیایند بیفتند روی این دسته آیات آن ور را بگذارند کنار، نه یک عده بیفتند روی آن دسته آیات این طرف را بگذارند کنار. این‌ها دیگر اصلاً آیه نیست دیگر. اصلاً این‌ها دیگر انگار آیات خدا نیست.

انواع مبارزه و عقب‌گرد

این‌ها آیات خداست. ببینید مبارزه. اینجا در حقیقت یک گریزی بزنیم. مبارزه چند نوع مبارزه ما داریم. شما در سوره مبارکه انفال آن آیاتی که بارها عرض کرده‌ام سوره مبارکه انفال، این چند نوع مبارزه را از آن یاد می‌کند. یکی مبارزه مستقیم است. این مبارزه است و مقاومت است. یک مبارزه دیگر داریم از جنس «متحرفاً لقتال» است. این هم مبارزه است. که «و من یولهم یومئذ دبره إلا متحرفاً لقتال أو متحيزاً إلى

فئة». من نمی‌خواهم بگویم این اتفاقاتی که افتاده حتماً «متحرراً لقتال» است‌ها. ممکن است نه، واقعاً بوی سازش بدهد. ولی ما گزینه‌های دیگری را هم برای معارف خودمان داریم. یک مدلش مستقیم ایستادن است. این یک مدلش است. یک مدلش «متحرراً لقتال» است. یعنی چی؟ یعنی ظاهرش عقب نشینی است ولی جبهه را دارد عوض می‌کند از یک ناحیه دیگر بزند. مثل یک کاراته کاری که می‌رود در زمین اینجوری نیست که طرف لنگش را پرت بکند این شجاعانه همینجوری بایستد بعد لنگ این محکم بخورد تخت سینه این. بعد این مثلاً می‌شود مبارزه این کاراته‌کا. اینجوری نیست که لزوماً بلکه خیلی وقت‌ها می‌بینید که با یک هوشمندی‌ای طرف ممکن است خودش را با یک رقص پای اینور آنور بکند در یک نقطه دیگر گیر بیاورد مشتش را بزند. این هم یک مدلش است. این‌ها دو مدل مبارزه است‌ها. دقت کنید. یک مدل مستقیم ایستاده، مدل دوم «متحرراً لقتال»، مدل سوم تایم آوت می‌گیرد «متحیزاً إلى فئة» است. یعنی فعلاً دست نگه می‌دارد، برمی‌گردد عقب با یک انرژی جدید و فئة جدید مجدد برمی‌گردد. این هم می‌شود «متحیزاً إلى فئة». مدل تایم آوت گرفتن هم جزء مدلهای مبارزه است. اتفاقاً ما باید این معارف را خودمان بگویم تا طرفی که تایم آوت گرفت نرود سازش کند. دقت می‌فرمایید. کسی که تایم آوت دارد می‌گیرد نرود بنشیند آنجا بعدش بادش بزنند بگویند حالا مبارزه که چی؟ حالا اینجا نشسته‌ایم درگیری برای چی؟ وقتی که خودمان معرفی می‌کنیم...

• میزان دستاوردها ملاک پیروزی در جنگ

بعد پیروزی و عدم پیروزی را کی دارد تعیین می‌کند؟ امتیاز به دست آورد. دقت کنید. شما اگر در یک مبارزه بروید ۴ امتیاز بگیرید یعنی برده‌اید؟ نه، ممکن است ۶ امتیاز از دست داده باشید. شما باخت‌اید. در یک مسابقه بروید ۵ امتیاز از دست بدهید، یعنی باخت‌اید؟ نه، ممکن است ۷ امتیاز گرفته‌اید. یعنی برده‌اید. صلح حدیبیه که شده عملیات فتح المبین پیغمبر از همان نکات است. صلح حدیبیه که ظاهر بعضی از بندهای این صلح اصلاً خفت‌بار است. صرفاً بحث این نیست که حتی این «بسمک الله» این را بردار این را ما اگر خدای تو را قبول داشتیم که با تو مبارزه نمی‌کردیم. بعد حضرت گفتند که بردارید. بعد نمی‌دانم گفتند که این از طرف رسول خدا را ما اگر قبول داشتیم تو رسول خدا هستی که این همه بساط نداشتیم این را بردار. رسول خدا نه، همان اسم و فامیل را بنویس این القاب را نمی‌خواهد بنویسی. بند بعدی: شما اگر کسی مسلمان شد از مکه آمد به مدینه تحویل می‌دهید به مکه. دقت کنید. مسلمان شد در مکه آمد در مدینه باید تحویلش بدهی به کجا؟ به مکه. بند بعدی: این‌ها در ابراز مسائل دینی خودشان آزادند در مکه. حالا بیا تماشا کن ببین چه اتفاقی می‌افتد؟ این می‌شود دستاورد. طرفی که مسلمان شده خب دوست دارد بیاد مدینه دیگر بیاید پیش پیغمبر. این می‌ماند در مکه در ابراز مسائل دینی‌اش هم آزاد است. خودش می‌شود یک بلندگو در مکه. دستاوردش این می‌شود که بعد از صلح حدیبیه تا فتح مکه جمعیت مسلمان‌ها به دو سه برابر می‌رسد در مکه. یعنی پیغمبر همینجوری مکه را فتح می‌کند. فتح مکه صورت ظاهری فتح مکه است. وگرنه به همین ترتیب مکه فتح می‌شود. این می‌شود دستاورد. این می‌شود مبارزه هوشمندانه در قالب یک صلح. با این صلح چه کار کرده؟ اولاً پیغمبری که داشته در چند جبهه مبارزه می‌کرده. یک جبهه مشرکین داشته مبارزه می‌کرده، جبهه مشرکین را ساکت می‌کند می‌رود سراغ یهود. اصلاً آدم بوی سازش متوجه نمی‌شود از این کار. یک جبهه را ساکت می‌کند می‌رود جبهه یهود می‌شود بحث فتح خیبر، از اینور خود همین که خودش را در دو جبهه درگیر نمی‌کند و «کف أیدی الناس عنکم» به عنوان یک غنیمت، به

عنوان یک چیزی که کاری به تو نداشته باشند، تو داری در چند جبهه مبارزه می کنی بتوانی اقلأً فعلاً این جبهه را خاموش کنی. این یعنی دستاورد داشتن.

• لزوم تولید و تبیین گزینه های متعدد در جهاد

این ها گزینه های دیگری هست که ماها باید بتوانیم روی میز بگذاریم و نشان بدهیم. نه این که ما بگوییم یا مقاومت است، اینجوری هم هست مدلش مقاومت یا هر چی هست غیر از این سازش است. خب وقتی این حالت دو قطبی این مدلی ایجاد می شود طرف می خواهد این نشود می شود سازش. در صورتی که این وسطش ما برگ داریم هنوز برای گذاشتن. و واقعاً با این سیاست می شود هنوز وارد فضای دین شد و دینی عمل کرد. فقط با نگاه به دستاوردها باید عمل کرد که اگر این طرف را توانستی خاموش بکنی می توانی این طرف را عمل بکنی؟ اگر تایم آوت گرفتی در تایم آوت چه کار می کنی؟ نه این که در تایم آوت بزنی به سر و کله مربی. یعنی آدم باید حواسش به تایم آوت ها هم باشد دیگر. یعنی من باب «متحيزاً إلى فئة» برود با نیروی جدید بگردد، شما داری تایم آوت می گیری نیروی یکپوئی یک کار دیگری بکنی، نیروی کلاً مبارزه را بیخیال بشوی، نیروی... این ها گزینه های است که ما کلاً خودمان باید بگذاریم روی میز، برای طرفی که برای جامعه ای که ممکن است این نوعش را نمی خواهد، به هر دلیلی نمی خواهد انجام بدهد، بگویی آقا این نوعش هم هست، این هم هست. چیزهای مختلف را باید گذاشت روی میز. و ماذخیره قرآنی و تاریخی ای که داریم این ها هست.

ببینید این «كف أیدی الناس عنكم» را چقدر تأکید می کند که خدا به واسطه چنین ماجرای صلحی دست این ها را از شما... می دانید که اسلام تازه این موقع رسمی شد دیگر در شبه جزیره، با صلح حدیبیه رسمی شد. چون که نشستند با پیغمبر قرارداد نوشتند. وقتی رسمی شد دیگر خودش یک دستاورد بود که پیغمبر رسمی شد. باز دوباره می بینید که در آیه «و اخی لم تقدروا علیها» یک چیزهای دیگری، غنیمت ها و پیروزی های هست که شما اصلاً قادر بر آن نیستید که این ها را هم گذاشته در ردیف که این ها را شما نمی دانید و خدا می داند و این ها باز دوباره می آید آیه ۲۴ «و هو الذی كف أیدیهم عنكم و أیدیكم عنهم ببطن مکه» خداست که «كف أیدیهم عنكم» دست آن ها را از شما کوتاه کرد با همین ماجرای اتفاق حدیبیه و «أیدیكم عنهم» دست شما را هم از آن ها کوتاه کرد «ببطن مکه». یعنی یک ماجرای این که دست هایتان دیگر به یکدیگر نرسید «من بعد أن أظفرکم علیهم» بعد از این که بر آن ها ظفر داد و مسلط کرد، با این که مسلط بودید - چون که این ها بعد از احزاب بود دیگر - خدا نخواست چنین اتفاقی بیفتد. رفتید آن پشت دروازه های مکه و شد صلح، شد فلان، با حالا دلائلی که بارها عرض شده حالا در خود سوره باز دوباره عرض خواهد شد.

می خواهم عرض بکنم که این عملیات فتح المبین با دستاورد مربوط به چیزی می شود که باید بنشینیم دستاوردهایش را حساب بکنیم. و البته دیگر هر کسی وقتی با دستاوردهایش حساب بکنیم هر کسی نمی گوید که آقا این کاری که من می خواهم بکنم از جنس صلح حدیبیه است. از کجا معلوم از جنس صلح حدیبیه است؟ شاید جنس صلح امام حسن است. چون که جنس صلح داریم تا جنس صلح. این را من بارها عرض می کردم، یک جنس صلح حدیبیه داریم، واقعاً صلحش دستاورد دارد. یک جنس، جنس صلح امام حسن است، صلح از سر این که دیگر واداده اند. صلح وادادگی است جنسش. جنسش این است که

دیگر اینقدر خیانت کردند و اینقدر جنگ‌های چیز را چشیدند و این‌ها آخرش دیگر در آن خطبه غراء امام حسن مجتبی وقتی که ایشان برمی‌گردند می‌گویند که شما جنگ با عزت را حالا می‌خواهید یا صلح با عزت را؟ دارد «فناداه القوم من کل جانب البقية البقية» ما ماندن با ذلت را می‌خواهیم. دیگر حوصله جنگ نداریم. یک موقع مال یک ملتی است که حوصله جنگ دیگر ندارد، آیا از این جنس است؟ یا از جنس صلح حدیبیه هست که می‌بینید که یک صلحی است با یک سری دستاوردی که می‌تواند برای نظام پیغمبر ایجاد بکند. تازه در نقطه اوج «بعد أن أظفرکم علیهم» حالا خدا می‌گوید من خودم این چیز را ایجاد کردم که وارد جنگ با این‌ها نشوید. هم رسمی می‌شوید هم فلان. بعد از ظفر به دستاوردهایی حالا این جا یک لحظه!

یک بحث پیدا کردن واقعیت است. ببینید دارم ناظر به فضاهای موجود حرف می‌زنم‌ها. حواستان هست که؟ یک موقع بحث پیدا کردن واقعیت است، یک موقع ایجاد و تولید واقعیت است. ببینید ماها خیلی وقت‌ها می‌ایستیم واقعیت را فقط می‌خواهیم شناسایی کنیم. یعنی بیننده واقعیتیم. یک موقع هست نه، ما خودمان می‌خواهیم واقعیت تولید کنیم. یعنی حادثه‌ای هست، یک واقعیتی هم دارد. ولی می‌آییم واقعیتی را تولید می‌خواهیم بکنیم. طرف رفته بود ژاپن می‌گفت یک ساختمان بسیار بزرگ داشتند رویش نوشته بود ۲۱۰۰. یعنی می‌خواهند واقعیت ژاپن را در ۲۱۰۰ تولید کنند. یعنی صد سال بعد ژاپن می‌خواهند بگویند چه باشد. ما همین ۵ ساله‌هایمان را هم نه برنامه می‌ریزیم نه رعایت می‌کنیم. برنامه دارند می‌ریزند صد سال بعدشان ژاپن چی باید باشد. که ما این واقعیت را برویم تولید کنیم. نتیجه هم مفت چنگ هرکسی که کار می‌کند. این را حواستان باشد. «من نام لم ینم عنه» اگر کسی بخوابد دشمن نمی‌خوابد. آن‌ها هم دارند برای خودشان کار می‌کنند برنامه ریزی می‌کنند برنامه‌هایشان را پیاده می‌کنند. تولید واقعیت یک چیز دیگر است.

ببینید الان واقعیت چی بوده که این انتخاب انجام شده؟ این یک بحث است. یک بحث این است که ما بیاییم حالا گیرم که از جنس صلح امام حسن بوده. بالاخره این پاستیل را تا یک حدی می‌شد کشید. اصلاً یک چیزی پاره شد مثلاً بالاخره این‌ها هم باید مورد محاسبه قرار می‌گرفت. شاید بخشی از رأی مردم واقعاً رأی به این نکته بود که دیگر چقدر می‌خواهی بکشی؟ این هم از بحث رفاه زندگی‌های دور قبل - سهم همه باید مشخص بشود - رفاه زندگی‌هایی که دور قبل شد و مردم آمدند و سریک گوجه فرنگی به یکدیگر می‌پريدند و آن ملتی که آنجوری داشت با کوپن و فلان و این‌ها کارش را پیش می‌برد و این‌ها آمد و اینقدر دیگر به مصرف و مصرف‌گرایی و کالای مصرفی و فلان و این‌ها، البته باز ما ملت نجیبی داریم. همین تظاهراتی که اینور و آنور دنیا می‌بینید به اسم ریاضت اقتصادی است، ۱۰٪ کاهش قدرت خرید است. می‌گذارند اسمش را ریاضت اقتصادی! باز ما ملت نجیبی داریم که با نصف شدن ارزش پول و این‌ها به نافرمانی مدنی تبدیل نشد. (خنده استاد) ولی خلاصه ملتی که دارد مبارزه می‌کند و می‌جنگد ملت رزمنده فرق دارد با یک ملت مثلاً در گوشه‌ای در آفریقا یا مثلاً چی. این‌ها فرق دارند با یکدیگر مدل برنامه ریزی‌شان فرق دارد. بالاخره روی یک نقطه‌ای پاره شد دیگر مقاومت مردم. حتی اگر واقعاً در عده‌ای اینجوری باشد. درصدی از رأی مربوط به همین باشد، شما نایستید واقعیت را تماشا کنید. بلکه شما باید بایستید واقعیت را ایجاد کنید.

بگوییم گیرم این صلح صلح امام حسن بوده، ولی باید بگوییم صلح حدیبیه است. یعنی گزینه‌ای را که جلوی مسئولین آدم می‌گذارد و در فضای عمومی کشور تولید می‌کند این گزینه را، گزینه صلح حدیبیه باشد. صلح‌های با دستاورد. «متحرفاً لقتال» باشد «متحيزاً إلى فئة» باشد. این‌ها را باید در فضای گفتمانی کشور وارد کرد. هم بچه حزب اللهی‌ها، منابر، صدا و سیما، هرکس از دستش برمی‌آید. با این که ممکن است واقعیتش چیز دیگری باشد. به این نکات دقت بکنید. الآن می‌شود این واقعیت را گفت. اگر واقعاً این دولت جدید و این‌ها می‌خواهد برود به سمت این که... بعد از این که بالاخره حالا اینجوری تولید کنیم. آقا «بعد أن أظفركم عليهم» بعد از این که رسیدید به علمش -تولید واقعیت است- این‌ها -حالا این فاصله که این‌ها نتوانند دیگر به آدم کار داشته باشند، تحریم‌ها برداشته بشود، که بتوانیم وضعیت جامعه خودمان را یک ساماندهی مجدد انجام بدهیم، وضعیت اقتصادی جامعه را، معلوم شد که مدیران ما مدیریت در حد اینقدر بحران را ندارند. چون که بعضی‌ها می‌گویند ناشی از تحریم نیست ناشی از سوء مدیریت است. یعنی این که بالاخره مدیران ما قدرت مدیریت در این حد تحریم که می‌دانید که در کتاب‌های اقتصادی هم وجود ندارد که مثلاً بانک مرکزی تحریم بشود این‌ها یک چنین چیزی اینقدر مدیریت نداشتند بکنند، پس حالا لازم است که یاد بگیرند مدیریت بکنند و... تا این که یا «متحرفاً لقتال» باشیم یا «متحيزاً إلى فئة» باشیم. یعنی یا داریم خودمان را اینور آنور می‌کنیم یک جای دیگر بزنیم یا تایم‌آوت گرفته‌ایم خلاصه با یک انرژی جدید برگردیم. این واقعیت را ما خودمان باید بسازیم. این نکته اساسی‌ای است که در این بحث می‌خواستم عرض بکنم همین است که این واقعیت واقعی است که ما خودمان می‌توانیم ایجادش بکنیم. به شرط این که بخواهیم از دولت جدید و مسئولین جدید و این‌ها که با همین واقعیت باشند.

مرجع تشخیص نوع جهاد

حالا اینجا این نکته را هم بگوییم که از این شقوق مبارزه، کدام شقش را باید انجام داد؟ مستقیم، «متحرفاً لقتال»، «متحيزاً إلى فئة» کدامش؟ تشخیص به عهده کیست؟ چون که من ممکن است یک جوری تشخیص بدهم، شما یک جوری تشخیص بدهی، یکی دیگر یک جور دیگر تشخیص بدهد. اینجاست که ما رهبر می‌خواهد که تشخیص بدهد که مبارزه چه جوری است، سبک مبارزه چه مدلی است. ماها می‌توانیم فکر بکنیم بگوییم، منتهای مراتب اینجوری نیست که به تشخیص ما باید مبارزه انجام بشود. هرکس ممکن است یک تشخیص بدهد. اینجا از این سه دست مبارزه رهبری است که تشخیص می‌دهد.

• توضیح برخوردهای مختلف امام با امت

حالا اینجا لازم است که این تحلیل انتخابات، تحلیل از قبیلش است. بعضی‌ها فکر می‌کنند که رهبری فقط یک گزینه داشت و آن گزینه مقاومت مستقیم بود. نه این طور نیست. بگذارید یک مثال برایتان بزنم. رهبر مثل یک مربی فوتبالی است که با استعداد بازیکنانش تیم را می‌چیند و تاکتیک را تعیین می‌کند. خوب دقت بکنید. ببینید یک موقعی شما بازی‌های علی دایی را نمی‌دانم یادتان می‌آید آن موقعی که علی دایی توی تیم ملی بود. شما فکر می‌کنید یک بازیکنی هست با یک استعداد خاص که توپ را از هر جایی بفرستند به هر نقطه‌ای هم بفرستند این می‌تواند برود هد بزند. لذا تاکتیک خیلی وقت‌ها در چیز استعداد این بازیکن است. یعنی کلاً این سانترهایی که می‌کنند به استعداد این بازیکن بستگی دارد. این چون می‌تواند این کار را انجام بدهد. حالا فرض بکنید ما فورواردهای کوتاه قد داشته باشیم. یک مربی خوب می‌آید بگوید هی سانتر

بکشید؟ نه دیگر اینجا استعداد این است الآن. اینجا پاسکاری روی زمین است باید این سیستم را برد جلو. این نیست که یک سیستم وجود داشته باشد، سیستم مقاومت مستقیم به همین صورت، اگر آقا داشتند حتی این را تأیید می کردند در مقابل یک چیز دیگری به نام وادادگی می گفتند این نه، پس این. ولی اینجوری نیست که بازیکن جدید باید الآن آن بازیکن جدید ممکن است اصلاً مقاومت مستقیم استعداد او نباشد که بخواهد انجام بدهد. ما اعتمادی که به این مربی داریم، واقعاً این مربی مربی ای است که با بازیکن های مختلف کار می کند، با این اعتمادی که به این مربی داریم، با این بازیکن های جدید (با خنده) می بینید باز دوباره دستاورد ایجاد می کند. این مال هنر مربی است که بتواند از این ها بازی بگیرد. ممکن است تاکتیک را عوض بکند. اگر تاکتیک را عوض کرد اسمش را نگذارید وادادگی. با تولید یک واقعیت می تواند تاکتیک عوض بشود و اسمش هم کماکان مقاومت باشد.

این واقعیت اگر نباشد ما باید تولید کنیم. اگر بخواهد دولت جدید این واقعیت را نداشته باشد حتی. اصلاً گیرم که بخواهد سازش کند، ما باید نگذاریم، باید این واقعیت جدید را در مقابل این ها قرار بدهیم. که البته اصلاً اینجوری نیست، می دانید که؟ این را چون که من از خود نزدیکان آقا پرسیدم، این که ایشان وقتی می خواستند بیايند کاندید بشوند آمدند پیش آقا، بعد به آقا گفتند که من خیلی می ترسم از موج این تخریب هایی که می خواهند بکنند. خود آقا به ایشان گفتند که شما بروید و کار را انجام بدهید، من مانع می شوم از این که شما را بخواهند تخریب کنند. بعد خود پسر آقا -حالا چون که گفتند من می گویم دیگر- گفتند که خود آقا خیلی تسهیل کردند ورود ایشان را به فضای انتخابات. یعنی اینجوری نیست که آقا کلاً یک گزینه دارد یک جور آدم دارد فقط با یک جور آدم حرکت می کند فقط همین است. نه اینجوری نیست. آقا ممکن است آدم های مختلف دارد، گزینه های مختلف هم دارد، با گزینه های مختلف هم کار بکند.

فلذا الآن بعضی از دوستانی که ما متوجه شدیم که الآن رفته اند که زیر دو خم آقای روحانی را بگیرند این کار کار بدی است. الآن وقت کمک است. الآن وقت همان همدلی است که ما از قبل انتخابات می گفتیم که هرکس رأی بیاورد ما از فردایش باید بشویم نوکر بی جیره و مواجبش. من در همین هفته گذشته هم رفتم پیش این آقای سید رضا اکرمی که سر تیم چیزش است، گفتم آقا ما که به آقای روحانی رأی ندادیم ولی هرکاری دارد بگو ما انجام بدهیم اگر از دستان برمی آید. کمک یدی که نمی توانیم بکنیم، کمک فکری می توانیم بکنیم؟ چه کار می توانیم بکنیم؟ پیشانی نظام است دیگر. باید با چه هدفی؟ با هدف این که برویم واقعیت را تولید کنیم. ممکن است اگر ما نرویم واقعیت یک جور دیگر تولید شود. ولی بعضی از آقایان گارد را گرفته اند که دوخم حاج آقا را بگیرند که بزنند زمین که بگویند که ما زدیم زمین دیدی این چی بود این آدم هاشمی بود این جوری بود آن جوری بود و ما زدیم زمین. و ما هم آدم ولای هستیم پس.

• پرهیز از دو قطبی سازی جامعه

صحبت هایی که بنده در سایت گذاشته بودم قبل از انتخابات، به دوستان به خصوص طرفداران آقای جلیلی من آنجا یک تذکری دادم. در سایتمان قبل از انتخابات بود. کسانی که شنیده اند آن را. که گفتیم آقا فضا را دو قطبی نکنید. ایجاد فضای دو قطبی یعنی این که شما بگویید این هست، این می شود گفتمان امام، انقلاب، رهبری، عزت، مقاومت و غیر از این می شود گفتمان وادادگی، غیر از گفتمان امام و انقلاب و رهبری و همه این چیزها. سازشکاری و این چیزها. ایجاد فضای دو قطبی یعنی بازی در زمین دشمن. چون که او

دقیقاً می‌خواهد همین را بگوید. کارت‌های دشمن را درست بخوانید. اینجوری نیست که هر موقع دشمن گفت که به فلانی رأی ندهید معنیش دقیقاً این باشد که ما باید برویم به فلانی رأی بدهیم. دقت کنید. این‌ها هوشمندی می‌خواهد. کارت‌هایش را نگاه کنید. معلوم بشود وقتی که یک جا دارد در کنار یک سری اصولگرا و فلان و این‌ها دارد می‌گوید به این رأی ندهید یعنی می‌خواهد فضا را دو قطبی کند. این حرف اصلاً با حرف قبلی‌ای که به احمدی نژاد رأی ندهید یکی نیست. این می‌خواهد فضایی که طیف‌ها درش هستند، فضایی که تمام گروه‌ها بلندگو دارند می‌خواهد این فضا را دو قطبی کند. این با آن یکی نیست. دو قطبی کردن فضا به نفع کیست؟ به نفع دشمن است. چرا؟ چون که همین الآن نتیجه‌اش آن موقع با آن تحلیل می‌شود چی؟ یعنی مردم به گفتمان امام و انقلاب و رهبری و این‌ها رأی ندادند زدند توی دهن نظام. معنی‌اش این می‌شود دیگر آن موقع.

• مسأله تشکیک

این همینی است که به خصوص من آنجا عرض کردم ما ظرفیت فوق العاده‌ای در بچه‌های مهندسی داریم. می‌دانید که یک تحقیقی وزارت دفاع امریکا کرده بود که ۸۰۰ تا محکوم‌های به حرکت‌های تروریستی را بررسی کرده بود یک نقطه مشترک داشتند از این سلفی‌ها و این که هر ۸۰۰ تایشان مهندس بودند. این نکته فوق العاده‌ای است. چرا؟ ببینید بچه‌های مهندسی و کسانی که ریاضی می‌خوانند کلاً، در فضای صفر و یک هستند. جواب یک مسأله اصلاً خیلی متوجه نمی‌توانند بشوند. جواب یک مسأله کلاً یا درست است یا غلط است دیگر اینجوری نیست که مثلاً بخشی‌اش درست است. جوابش یا درست است یا غلط است. کلاً در فضای درست غلط فکر می‌کنند. فکر کردن در فضای حق و باطل مطلق باعث می‌شود که این‌ها با رنگ و بوی دینی هم این‌ها قاطی می‌شود یعنی با حرف‌های دینی هم قاطی می‌شود دین تبدیل می‌شود به این که یا درست است یا کلاً غلط است. لذا چیزهایی به این عنوان در در روایات، به عنوان‌های طیفی، که مثلاً «الإيمان على عشر درجات» مثلاً ما مؤمنین ۱۰ درجه داریم. مثلاً ایشان مومن است، دیگری هم مومن است، بعدی هم مومن است. اصلاً این حالت طیفی بودن را جذب نمی‌توانیم بکنیم. فازی لاجیک نیستیم به قول... یعنی کاملاً باینومیالیم، منطق‌های اینجوری داریم، منطق فازی نداریم. منطق‌های دو قطبی صفر و یکی داریم. این منطق‌های دو قطبی صفر و یکی رنگ و بوی دین هم که پیدا می‌کند به خودش دیگر فاجعه آمیز می‌شود. می‌شود تولید فضای دو قطبی در کشور. آن موقع نتیجه این تحلیل این می‌شود که مردم زدند در دهن نظام. می‌شود خلاف جهت گیری‌ای که خود رهبر می‌گفتند که هر یک رأی به نظام است. در صورتی که این آقایان یک جوری تحلیل کردند که عملاً این رأی شد در دهن نظام زدن. یعنی مشتی بود در دهن امریکا که کمانه کرد به دهان خودمان (با خنده).

• سخت‌ترین نوع جهاد

این‌ها را آدم باید در تحلیل‌ها... لذا بود که اگر بعضی از دوستان می‌گفتند چرا از دو سه سال پیش شما هی بحث وحدت و تأکید روی عنوان وحدت، چرا این عنوان را هی داری تأکید می‌کنی؟ به خاطر این بود که احتمال می‌دادم که فضا بیاید در فضایی که احتیاج هست که واقعاً دیگر وحدت. به این عنصر ما به جد دیگر احتیاج داریم. وحدت امت اسلامی بیایند کنار یکدیگر ما تجربه‌ای که، من یادم است ما تجربه خوبی نداشتیم از بحث آقای امجد. آقای امجد را خب می‌شناسید دیگر من سال ۸۸ ما شاگرد ۱۸ ساله آقای

امجد بودیم. خب روی آن اتفاقات و این‌ها ما دور آقای امجد را خالی کردیم. خب چه اتفاقی افتاد؟ یک عده دیگر پر کردند. یعنی یک عده دیگری که ما به عمرمان ندیده بودیم این‌ها را کنار آقای امجد! آن‌ها حالا آمدند شدند مثلاً صاحب آقای امجد، خط بده به آقای امجد. ما آنجا فهمیدیم اشتباه کرده‌ایم. اشتباه کردن هم آدم باید معذرت بخواهد دیگر. حالا می‌فهمیم چرا آشپخ صادق لاریجانی گفته بود که آقا به ما گفته بود که دور آقای هاشمی را خالی نکنید. بعد ایشان شکایت می‌کرد، می‌گفتش که ما که این حرف آقا را داریم انجام می‌دهیم شده‌ایم بی بصیرت، آن کسانی که انجام نمی‌دهند شده‌اند انقلابی با بصیرت. خب آن موقع وقتی که هی... ببینید یک جمله‌ای خود آقای هاشمی گفته بود. این تعریف هم شده اینور و آنور. وقتی که آقای هاشمی قرار بود بروند نماز جمعه آخر را بخوانند در زمان امام می‌روند بیمارستان قلب پیش امام، به امام می‌گویند من دارم می‌روم، توصیه‌ای دارید، ندارید؟ می‌گویند امام انگشت من را گرفتند دو تا چیز گفتند: ۱- از مردم بخواه خدا من را ببرد. ۲- من در این انقلاب از هیچ چیزش نگران نیستم إلا اختلاف تو و آقای خامنه‌ای. این را خود آقای هاشمی تعریف کرده. خب اگر این اختلاف اختلافی است که می‌تواند به انقلاب ضربه بزند، چطور ۲۵ سال صبر امیرالمؤمنین کنار عمر و ابوبکر و فلان و این‌ها که توهین‌ها و جسارت‌های فلان جوری کردند، و نشستن و مشاوره دادن و فلان و این‌ها، این‌ها پیام ندارد، فقط جنگ‌های امیرالمؤمنین پیام دارد؟ اتفاقاً سخت‌ترین کارها خیلی وقت‌ها این‌هاست. سخت‌ترین کارها این‌هاست. شما در همان ماجرای حضرت صدیقه طاهره می‌دانید که یک یهودی مسلمان شد. به او گفتند آقا تو در خیبر علی را دیدی مسلمان نشدی، اینجا چرا مسلمان شدی؟ گفت دقیقاً به همین دلیل که من در خیبر دیدمش. یعنی در خیبر دیدم که این بشر درمی‌آید که ۱۰-۱۵ نفر آدم باید جابجا می‌کردند این یک تنه‌گند، می‌فهمم که دست و پایش را این‌ها نبسته‌اند الآن، اسلام دست و پایش را بسته. این هنر صبر کردن، صبر کردن و کمک کردن، صبر کردن و وحدت آفرینی کردن، و انگ خوردن، که بگویند نُج و لش کن این هم که رفته دیگر، سبز شدی و اینجوری شدی و فلان و این‌ها. این‌هاست که اتفاقاً کارهای... احتمالاً ما زمان امیرالمؤمنین بودیم به امیرالمؤمنین می‌گفتیم آدم بی غیرت! نگاه کن با بیتش این کار را کردند بعد رفته در دم و دستگاه این‌ها دارد به ایشان مشاوره هم می‌دهد و مثلاً تو قطب مملکتی و «کن قطباً» و نمی‌دانم این‌ها.

• راه کنترل جریان‌های انحرافی

لذا حتی می‌خواهم عرض بکنم، الآن با این جمله دیگر تمام می‌کنم این بحث را. فکر می‌کنم راهگشاست. الآن جریان انتخابات پدر معنوی پیدا کرده. حتی در یک سایتی عکس امام را زده بودند اینور عکس آقای هاشمی را زده بودند اینور عکس آقا را هم زده بودند. بعد زیرش نوشته بود این عکس احتیاج به هیچ توضیحی ندارد. پدر معنوی پیدا کرده. خب این وجود پدر معنوی اگر بیاید کنار دست آقا مجدد احیاء بشود، یعنی در دیدارهای عمومی بتواند آقای هاشمی بیاید، چون که چند وقت است نمی‌تواند بیاید. چرا نمی‌تواند بیاید؟ کاری به اشتباهات خود آقای هاشمی نداریم. یک دلیلش این است که فحش می‌دهند مردم. ایشان نمی‌تواند دیدار عمومی بیاید. اگر بتواند دیدار عمومی بیاید کنار دست آقا بیاید ما موقعیت آقای هاشمی را کنار دست آقا یک دور دیگر احیاء بشود جریان آقای روحانی قابل کنترل هست و در غیر این صورت می‌بینید که بالاخره ما به یک دوتایی می‌رسیم در نظام یکپوئی. و همان اختلافی که امام می‌ترسیده از این اختلاف، همین اختلاف مجدد... در یک سطحی یک موقع آقای هاشمی مثلاً خب فرضاً گیرم که چراغ ایشان را خاموش کردید، حالا باز دوباره چراغ روشن شد دیگر. حالا با این حالت چراغ روشن حالا اینجوریش

تدبیر می‌خواهد که آدم در این فضای جدید بتواند سیستم حکومت و دولت و فلان و این‌ها را تدبیر بکند. اگر آقای سید حسن خمینی کنار دست آقا موقعیتش احیاء بشود این بهتر است. آقای احمدی نژاد چندین وقت بود می‌دانید که روضه‌های بیت را دیگر نمی‌آمد. یک دلیلش همین بحث شعارهایی بود که مردم می‌دادند. که دیگر ببینید چی شده بود - این‌ها را باید حتماً آقا بگوید ما بفهمیم؟- دیگر چی شده بود که آمدند از طرف آقا گفتند که آقا شعارهای وحدت‌بخش بدهید، شعارهای فلان جور ندهید. خب وقتی که نتواند بیاید، فاصله پیدا بکند با رهبری، این قضیه‌اش بدتر می‌شود، تا این که شما بتوانید این‌ها را در یک کاسه نگه‌دارید. این‌ها به نظر می‌آید مصلحت و صبر انقلابی است. از جنس صبر انقلابی است، از جنس واقعاً وادادگی هم نیست. این را به عنوان هم چیزی که قبل از انتخابات می‌خواستیم بگویم که این فضای دو قطبی را ایجاد نکنید به ضرر نظام می‌شود، هم از این که شرایط جدید هم واقعاً شرایط پیچیده‌ای می‌تواند نباشد. بعضی از دوستان ما دیگر خسته بودند دیگر یعنی واقعاً انگار مشقت خورده بودند. نه، واقعاً می‌تواند به عنوان یک شرایط جدید با یک سیستم و تیم جدید عمل بشود به شرط این که ماها هم درست این فضا را عمل بکنیم و واقعیت را تولید کنیم خودمان. این حرف ما به عنوان این که وظایف انقلابی‌مان را انجام داده باشیم. لذا سوره مبارکه فتح همین که «کف اُیْدیْهِمْ عَنْکُمْ» و این‌ها خودش در حقیقت این بحث در سوره مهم است.

هدایت پیامبر به صراط مستقیم

خب برگردیم سر بحث «فتحنا فتحاً مبیناً» این فتح مبین را که ذنب را ما یک توضیحی برایش خدمتتان عرض کردیم که تفسیرش در فضاهای سیاسی. البته دقت بکنید خارج از این بحث فضای سیاسی هم می‌توان این را تعبیر دیگری کرد، ممکن است به فضای کلی سوره یک مقداری ارتباطش کم باشد. ولی قابل برداشت از مفردات آیات هست. من تا پایان آیه ۲ که آدم حالا از پایان آیه ۲ برمی‌گردد تا ببینید چه جوری می‌شود تفسیر کرد. شما ببینید این عبارت راجع به پیغمبر است دیگر «و یهدیک صراطاً مستقیماً» درست است؟ این فتح مبین انجام شده تا این که در تو صراط... یعنی خدا تو را به صراط مستقیم هدایت کند. این «یهدی» این عطف به چیست؟ به «یغفر» است. برای همین است منصوب شده همه‌اش. یعنی «لیغفر» و «یتم» و «یهدی» و «ینصر» همینجوری. این‌ها آن «ل» است که بر سر همه این‌ها آمده.

خب این «و یهدیک صراطاً مستقیماً» خدا تو را به صراط مستقیم هدایت می‌کند، آیا -دقت بکنید- از آن در می‌آید که پیغمبر در صراط مستقیم نبوده بعد خدا گفته به صراط مستقیم هدایتش می‌کند؟ آیا چنین چیزی را اثبات می‌کند؟ سوال! چنین چیزی را که اثبات نمی‌کند که. یعنی به این معنی نیست که وقتی می‌گوید توی پیغمبر را به صراط مستقیم هدایت بکند یعنی این که تو در صراط مستقیم نبودی! این را از خود ائمه می‌پرسیدند، می‌گفتند آقا مگر پیغمبر نماز نمی‌خوانده؟ می‌گفتند چرا. مگر «اهدنا الصراط المستقیم» نمی‌گفته؟ می‌گفتند چرا. می‌گفتند یعنی روی صراط مستقیم نبوده؟ می‌گفتند نه، بوده. این «اهدنا» یعنی تثبیت بر صراط مستقیم بشود. یعنی همینجوری بر صراط مستقیم ادامه بدهد. به این معنی نیست که هرکسی می‌گوید «اهدنا الصراط المستقیم» یعنی صراط کجی را دارد می‌رود حالا می‌خواهد که از آن کجی بیاید به صراط مستقیم. اگر این معنی تثبیت بشود که آقا «یهدیک صراطاً مستقیماً» به این معنی نیست که صراطش کج بوده داشته صراط مستقیم می‌رفته. اگر به این معنی باشد به همین قرینه و همین وزان «ما

تقدم من ذنبک و ما تأخر» ازش در نمی آید پیغمبر «ذنب» داشته. اصلاً گیرم که «ما تأخر» را بگذارید کنار، همان «ما تقدم من ذنبک». این لزوماً به معنای اثبات ذنب نیست. ادله عصمت جلوی این حرف را می گیرد. شما به همین وزانی که «یهدیک صراطاً مستقیماً» به معنای این نیست که در صراط مستقیم نبوده آمده در صراط مستقیم، به معنای این نیست که «ذنب» برایش اثبات شده، یعنی گناه کرده.

این مثل چی می شود؟ مثل این آیه می شود. این آیه معروف. شما این آیه معروف را ببینید چه جوری معنی می کنید. «إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يطهركم تطهيراً» آیا این که اذهاب رجس کرده خدا، یعنی رجس برده از این ها، این به معنای این است که رجس بوده و برده؟ و این تطهیری که کرده یعنی رجس و نجاست روی این ها بوده تطهیر کرده؟ یا این که نه، اذهاب رجس اینجا معنی اش یعنی این که رجس از آن اول نبوده. یعنی فرق بهداشت و درمان است عملاً. چون که یک موقع توصیه توصیه بهداشتی است یک موقع درمانی. درمان مال طرفی است که مریض شده، بهداشت مال کسی است که مریض هم نشده. این اذهاب رجس از اهل بیت، از پیامبر، به معنای اثبات رجس است؟ شما آنجا به معنای اثبات رجس نمی گیرید. تطهیرش هم به معنای این نمی گیرید یعنی که رجس بوده و تطهیر شده. بلکه به معنای طهارتی که دارد طهارتش تثبیت می شود. رجسی که اصلاً نمی گذارند رجس بیاید. برای همین اگر بخواهید ترجمه کنید به معنای بردن نمی توانید ترجمه بکنید که از شما رجس را برده. می گویم شما را از رجس دور داشته. این جوری معنی می کنیم. که یعنی رجس یک جا و شما یک جای دیگر. لزوماً به معنای تثبیت رجس نیست. اگر آن موقع این قرینه به این صورت باشد «ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تأخر» اتفاقاً اثبات عصمت است خودش. یعنی درست به نقطه عکس خودش تبدیل می شود آیه.

معنای استغفار پیامبر

واژه غفران این وسط چی می شود آن موقع؟ غفران الاهی لزوماً به معنای گناه کردن نیست. ببینید شما الآن در بحث استغفارهایی که می کنند. گیرم با ادله عصمت، عصمت پیغمبر و انبیا اثبات شد که این ها گناه نمی کنند. بالاخره خود قرآن هم گفته یک سری هستند که اصلاً در تیررس شیطان نیستند این ها. «قال فبعزتك لاغوينهم أجمعين إلا عبادة من هم المخلصين» بالاخره «مخلص» ما داریم یا نداریم؟ اگر نداریم که خب خیلی بعید است که قرآن کلاً یک موجودات فضایی را که نداریم کلاً می خواسته معرفی کند. یک سری «مخلصین» هستند که این ها در تیررس شیطان هم نیستند، نداریم هم چنین آدمی! این که همین جوابش می شود همین خنده ای که شما کردید. پس لابد مخلصین داریم. خب اگر پیغمبر هم «مخلصین» نیست پس کی مخلصین است؟ دیگر که «و أن إلى ربك المنتهى فکان قاب قوسين أو أدنى» نمی دانم کسی که تا آنجا رفته این هم... آن موقع این همه از پیغمبر استغفار داریم. آیا استغفار لزوماً به معنای گناه است و غفران ملازم معنای گناه است در همه جا؟ معلوم است که نیست. اگر معلوم است که نیست، آن موقع اتفاقاً از این آیه اثبات عصمت هم می شود. اثبات عصمتش چه مدلی است؟ ببینید دارد می گوید -چون که قرار شد «ذنب» ذنب فعلی نشود دیگر، نه این که اثبات ذنب بکند- می شود «ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تأخر» یعنی از قبل و بعد را با غفران الاهی تو فراتر از «ذنب» هستی. این می شود اثبات یک عصمتی در پس و پیش اتفاقاً. یعنی آیه خودش به ضد خودش تفسیر می شود با قرائن آیه.

رابطه قرآن و کتاب مبین

باز دوباره برگردید عقب، برمی‌خورید به آن «فتح مبین». این فتح المبین باز دوباره در همین فضا می‌تواند معنی بشود. چون که ببینید عبارت‌های قرآنی‌ای داریم به نام «مبین». «کتاب مبین»، «قرآن مبین». که به معنای این نیست. اگر بخواهم آیاتش را به شما نشان بدهم در چند جا، سوره مبارکه انعام آیه ۵۹ را بیاورید. برای این که چند تا از این مدل را ببینید این آیه که «کتاب مبین» و این «ام الکتاب» و «کتاب مبین»، این قرآن قرآن به این معنی نیست. همینجا اگر انگشت مبارکتان را نگه دارید، آیه ۱ سوره نمل را بیاورید تا من اینجا اول بگویم. یک چیزی هست به نام «کتاب مبین» که خزینة همین کتاب است. در عالم بالاتر که این شأنی از شئون آن کتاب است. ببینید قرآن در ابتدای سوره مبارکه نمل اینجوری می‌گوید «طس تلک آیات القرآن و کتاب مبین» دقت بکنید نگفته «تلک آیات القرآن و کتاب مبین» نگفته این کتاب مبین است. گفته این آیات قرآن است و آیات کتاب مبین است. یعنی تلک آیات القرآن و آیات کتاب مبین» چون که آیات این آیات آن هم هست. چون که این‌ها خزائن یکدیگرند. این دیگر «إن من شئ إلا عندنا خزائنه و ما ننزله إلا بقدر معلوم» که این‌ها همینجوری تنزل، تنزل، آخرش آمده به صورت «قرآناً عربياً» اینجا دست ما قرار گرفته. ولی یک کتابی هست که در عوالم بالاتر است که آن خزینة اصلی این کتاب است. و آن هم کتاب است. کتاب است نه اینجوری کتاب است‌ها. کتاب است به معنای این که همه چیز در آن ثبت است. چون که «کتب» یعنی «ثبت». «کتب ربکم علی نفسه الرحمة» خدا بر خودش رحمت نوشته، نه این که نشسته یک جا نوشته مثلاً. یعنی خدا رحمت بر خودش تثبیت کرده. یا «کتب علیکم الصیام» نه این که یک جایی نوشته‌اند که به معنای تثبیت شده است. شما حالا این فرهنگ «کتاب مبین» را دقت بکنید در آیات. شما بیایید سوره انعام آیه ۵۹، این آیه معروف: «و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها إلا هو و یعلم ما فی البر و البحر و ما تسقط من ورقة إلا یعلمهما و لا حبة فی ظلمات الأرض و لا رطب و لا یابس إلا فی کتاب مبین» آن‌هایی که می‌خواهند «رطب» و «یابس» را در ظواهر این پیدا کنند اشتباه است. در ظواهر این نیست. که هرچی «رطب» و «یابس» یعنی هر چیزی که بگویی یعنی هر خشک و تری. این در ظواهر قرآن نیست. این در همان کتاب مبین است. باز دوباره بیایید به عنوان نمونه ببینید سوره یونس آیه ۶۱.

• دسترسی به کتاب مبین

- بله. برای هر کسی که دسترسی داشته باشد. چون که در قرآن هم داریم که «لا یمسه إلا المطهرون» هر مرتبه طهارتش مساس با هر مرتبه این است. شما یک موقع می‌خواهید دست بزنید به جلد و ورق این، طهارت خودش را می‌خواهد. می‌خواهید دست بزنید به جاهای دیگرش، آن طهارت خودش را می‌خواهد. ببینید کلاً بدانید در مورد فیوضات در عالم اینجوری است، فیوضات در عالم، تمام است. موج ما می‌گیرد یا نمی‌گیرد. یعنی الآن تمام این امواج رادیویی و فلان و این‌ها الآن هست. همین الآن وحی هست. اصلاً این در فلسفه تثبیت می‌شود‌ها. می‌دانید که جبرئیل که اینجوری نیست که مثلاً یک موقعی... مثلاً الآن دیگر جبرئیل چه کار می‌کند دیگر. الآن با توجه به ختم وحی جبرئیل دارد چه کار می‌کند؟ مثلاً جزء آمار بازنشستگی است؟ اینجوری که نیست. این‌ها در فعلیت خودشان تمامند. لذا از اول بوده تا همین بعدش هم هست همینجوری. همینجوری وحی دارد مثل امواج در عالم می‌رود. شما یک موقع رادیویت می‌گیرد، موجش می‌افتد روی این موج، می‌گیرد. یک موقع نمی‌افتد روی این موج. همین الآن می‌شود وحی را گرفت. منتهی فقط دیگر رسل نیست و نبی نیست.

یک بحث دیگر است نبی بودن. لذا می‌گویند این محدث می‌تواند باشد، امام می‌تواند باشد. همین الآن نزول قرآن که اتفاق می‌افتد به قلب کیست دارد اتفاق می‌افتد؟ قلب حضرت ولی عصر. لذا همیشه این بحث‌ها هست، همین این حرف‌ها هست، منتهای مراتب تا این که کی طهارت آن مرتبه را داشته باشد که بگیرد. وگرنه بودنش که هست. فیوضات کلاً اینجوری است. دسترسی به «کتاب مبین» هم می‌شود.

دیگر از خودمان که گذشت، به دوستان جوانان می‌گفتیم این طلبه‌های... می‌گفتیم آقا این آیات قرآن که می‌گوید که «و لما بلغ أشده آتیناه حکماً علماً» چه حضرت یوسف را می‌گوید، چه حضرت موسی را می‌گوید، وقتی که بلوغ اشد به ایشان، استخوان‌هایشان سفت شد، ما حکمت و علم ما دادیم به این‌ها، بعد می‌گوید «و کذلک نجزی المحسنین» ما با محسنین همین کار را می‌کنیم. یک مسیر تمام شده‌ای نیست. بعد «محسنین» را کجا توضیح می‌دهد؟ محسنین را در سورة ذاریات توضیح می‌دهد که مثلاً «إنا کنا قبل فی ذلک محسنین» این‌ها قبلاً محسنین بودند «کانوا قليلاً من الیل ما یهجعون و فی أموالهم حق للسائل و المحروم» این‌ها شدند محسنین اینجوری. کمی از شب را کسی بخوابد، بقیه‌اش را عبادت بکند، مثل خرس نخوابد، عبادت بکند، بعدش هم «فی أموالهم حق للسائل و المحروم» نه این که دم عید انبار خانه‌شان را خالی کند، بعد به حساب چیز، نه! حقوقی واقعاً در اموال خودش برای سائل و محروم... یعنی نسبتش با خدا اینجوری، نسبتش با خلق اینجوری، این می‌شود محسنین. بشود محسنین خدا به این هم می‌دهد. خدا به این هم حکمت و علم می‌دهد. یعنی واقعاً به وحی الاهی می‌رسد این هم. یعنی همانجوری که «إذ أوحیت إلی الحواریین» خدا می‌گوید من به حواریین وحی می‌کنم خب این هم یک حواری می‌شود برای خودش وحی می‌گیرد واقعاً. منتهی آن وحی از جنس وحی و نبوت نیست. ولی این محسن می‌شود خدا به او علم می‌دهد، خدا حکمت می‌دهد، یک چیزهایی را متوجه می‌شود که بقیه متوجه نمی‌شوند. این‌ها مال این است که کسی این کارها را بکند یک طهارتی ایجاد شود، یک مقامی ایجاد شود خب آن هم هست بعدش. لذا دسترسی به آن هست.

باز دوباره دارد «و ما تكون فی شأن» حالا این دفعه اگر قرآن را خواندید با دقت روی این «کتاب مبین»‌های قرآن دقت بکنید. این یک عبارت قرآنی است. «و ما تكون فی شأن و ما تتلوا منه من قرآن» سورة یونس آیه ۶۱. «و لا تعملون من عمل» در هیچ شأنی نیستید، هیچ قرآنی تلاوت نمی‌کنید، هیچ عملی انجام نمی‌دهید «إلا کنا علیکم شهوداً إذ تفیضون فیه» مگر این که ما شهودیم وقتی که واردش می‌شوید، هر کاری می‌کنید ما می‌بینیم. «و ما یعزب» این تکه‌اش را دقت کنید «و ما یعزب عن ربک من مثقال ذرة فی الأرض و لا فی السماء و لا أصغر من ذلک و لا أكبر إلا فی کتاب مبین» هیچ چیزی نیست، هیچ ذره‌ای در زمین غایب نمی‌شود، در آسمان از چشم پروردگار، کمتر از این، بالاتر از این، «إلا فی کتاب مبین». همه این‌ها در کتاب مبین هست. همه این‌ها یادداشت شده در کتاب مبین است. باز دوباره برای این که چند مثال ببینید. سورة هود آیه ۶: «و ما من دابة إلا علی الله رزقها و یعلم مستقرها و مستودعها کل فی کتاب مبین» مستقر و مستودع همه محل استقرارشان محلی که می‌روند همه در کتاب مبین هست. باز دوباره نمل آیه ۷۵: «و ما من غائبة فی السماء و الأرض إلا فی کتاب مبین» همه چیزهای در آسمان و زمین در کتاب مبین هست.

[ارتباط فتح مبین با کتاب مبین](#)

و این عباراتی که هی کتاب مبین، مبین، از این بحث‌ها داریم، این یک انعطافی ایجاد می‌کند که شما فتح مبین، فتح آن کتاب مبین است. «إنا فتحنا لك فتحاً مبيناً» به دلیل آن فتح مبین (عصمت)، کسی به آن فتح مبین برسد، که این عبارت اگر در بیان عرفا آمده که این فتح المبین پیغمبر آن فتحش بوده. آن فتح المبین نتیجه‌اش عصمت پیغمبر است که می‌شود «ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تأخر» یعنی آن فتح المبین می‌شود چیزی که عصمت پیغمبر را به دنبال می‌آورد از گذشته و حال. فتح المبینی که رفته تا آن کتاب مبین. یعنی آن کتاب مبین را گشوده. گشایش آن کتاب به معنای متحد شدن با آنجاست. به معنای این نیست که یک کتابی باز کرده‌ام حالا می‌خوانم یا نمی‌خوانم. اینجوری که نیست. بعد خواندن آنجا هم به این معنی نیست که می‌خوانم، می‌خوانم حالا می‌فهمم یا نمی‌فهمم. اصلاً آنجا باز کردن آن کتاب یعنی فتح آن کتاب یعنی این که متحد شدن با آن کتاب. که تو تا فتح المبین آنجا رفته‌ای آن موقع اثبات ذنب نمی‌کند دیگر. این هم یک جواب است. البته این جواب جواب ابتکاری مرحوم مؤلف است! بلکه حتی به عکس خودش اثبات می‌کند. با چه قرینه‌ای؟ به قرینه همین عهدی که از... یعنی آیه را از سر بخوانی، از ۲ و در فضای سوره. خب یک مغفرت سیاسی و ذنب سیاسی به همان تعبیری که امام رضا گفتند، آن تعبیر کلاً از درونش در می‌آید؟ که موقعیت پیغمبر موقعیتی می‌شود که دیگر موقعیت تثبیت شده‌ای می‌شود که دیگر قبل و بعدش، همان حرف‌هایی که جلسه گذشته گفتیم. اگر آیه را از ته شروع کنید با قرائن از ته به سر بیایید جلو، خود همین این «ما تقدم من ذنبك و ما تأخر» اثبات عصمت می‌کند. و خود همین که «ما تأخر» ش را هم دارد می‌گوید یعنی از این به بعد هم عصمت است. از این به بعد بخشش گناه. از این به بعد هم دیگر تو در... چرا؟ چون آن فتح مبین هست.

لذا این‌ها ظرفیت‌های آیات است. من نمی‌خواهم بگویم این تعبیری که الآن تعبیر دوم گفتم این به فضای سوره سازگار است. نه، شاید به فضای سوره سازگار نباشد ولی ظرفیت استفاده از قرآن است که حتی تا همان «و ينصرک الله نصراً عزيزاً» هم تا همین قابل توجیه است. که خدا تو را به نصر نفوذ ناپذیر، یعنی نصر بی خلل دیگر. این نصر بی خللی که خدا تو را می‌خواهد بکند روی این فرایند است. یعنی مایه‌ای چون گرفته‌ای از آن فتح المبین از آنجا می‌آید «ينصر الله نصراً عزيزاً»، یک نصر بی خلل است. چون که کار تو بی خلل است. خدا هم بی خلل با تو برخورد می‌کند. اینجا با این که شاید متناسب با فضای کلی سوره نباشد این حرف، ولی با شکار آیات و برخورد مفردات با آیه قابل چیز هست.

- احسنت. همینجوری است که شما می‌گویید. برای همین است که ما دقت بکنید در همان آیات سورة مبارکه رعد و آیات سورة مبارکه فکرمی‌کنم بروج است، لوح محفوظ از آن یاد می‌شود به نام لوح از آن یاد می‌شود. یعنی آن چیزی که تمام مقدرات در آن است. یا در سورة مبارکه «يمحو الله ما يشاء و يثبت و عنده ام الكتاب» این عبارت‌های «کتاب مبین»، «ام الكتاب» این عبارت‌های اینجوری که مادر همه کتاب‌ها، اصل همه کتاب‌هاست. آن موقع دقت بکنید که آن خود آن کتاب مبین که همان است که تمام مقدرات عالم در آن هست و اسمش هم کتاب مبین است و آن قرآن هم به این معنای «قرآناً عربياً» نیست یک جلوه‌ای آن در این عالم دارد و آن این است. یعنی خود همان که لوح محفوظ الهی است، آن لوح محفوظ خدا جلوه‌اش در این عالم به صورت قرآن عربی ظاهر شده. برای همین است که این هم خدا گفته که «إنا نحن نزلنا الذكر و إنا له لحافظون» این هم می‌شود «لوح محفوظ».

- مقدرات همه آن جا هست منتهای مراتب این است که آن خود آن لوح محفوظ یک جلوه دارد این است که این هم محفوظ است آن موقع. «إنا نحن نزلنا الذكر وإنا له لحافظون». آن هم لوح محفوظ است، ام الکتاب هم هست، کتاب مبین هم هست، آن فتح نتیجه اش... لذا بحث این است که از مفردات آیه می شود نتایج دیگری هم گرفت با همین قرینه و سیاق بندی ای که عرض کردم. این که «و یهدیک صراطاً مستقیماً» از اینجا برگردید بیایید عقب. یک بار دیگر برگردم در یک دقیقه این است: «یهدیک صراطاً مستقیماً» آیا به معنای این است که تو در صراط مستقیم نبودی حالا ما به صراط مستقیم هدایت کردیم؟ به این معنی نیست. به این معناست که در صراط مستقیم بودی و ما هدایت کردیم. در همین هدایت تثبیت کردیم. به همین معنی «تقدم من ذنبک» یعنی تو «ذنب» داشتی و ما برداشتیم؟ این مثل «لیذهب عنکم الرجس أهل البیت» است. اصلاً به معنای اثبات ذنب نیست. غفرانش چی؟ غفرانش هم ارتباطی ندارد. بعد این را که می آید عقب می خورد به فتح المبین پیغمبر. فتح المبین پیغمبر یعنی این. البته این در داخل سیاق نیست. این خارج از سیاق آیات است.

- بله، این می شود. ببینید یک چیزی ممکن است در مورد این. دیگر این ارتباطی با این ندارد که پیغمبر اهل گناه بوده و فلان و این ها. ببینید هر کسی و خود انبیا هم همین جور، این ها در حضور دنیویشان یک تیرگی هایی روی قلب می نشیند. حال همیشه یک حال نیست. حال را می گویند حال به خاطر این که آدم متحول می شود از این حال به آن حال. قلب هم می گویند قلب چون که «لأنه یتقلب». این هست که خود... در روایت هم هست که «لیغان علی قلبی» می گویند یک تیرگی ای روی قلب آدم می نشیند. این را می شود قبول کرد این مقدار را، آن موقع «یهدی» را می گویند به مراتب معنی بکنیم یعنی هی هدایت های مراتب بالاتر. «و یهدیک صراطاً مستقیماً» هی هدایت بالاتر، هدایت بالاتر. آن موقع این غفران این ذنب چیز هم آن موقع باید «ما تأخر»ش را درست کنید. فقط یک گیر «ما تأخر» شما دارید. گیرش این است که اگر بخواهد یک عملی صرفاً انجام شده باشد این عمل صرفاً «ما تقدم» را می تواند ببخشد نه «ما تأخر». در حقیقت چیزی که بخواهد «ما تقدم و ما تأخر» را بپوشاند باید یک عمل نباشد، یک شأنیت باشد که با این شأنیت یک چیزی را از قبل و بعد. لذا این شأنیت می تواند یک شأنیت سیاسی باشد که از قبل و بعد، می تواند یک شأنیت به این صورتی که ما گفتیم «فتح المبین» که از قبل و بعد. یک چنین چیزی. ولی اجمالاً کلاً این حرفی که زدند درست است. ما اینقدر را در مورد انبیا و این ها قبول می کنیم. مثل یک نفری که فرض بکنید خیلی هم آدم تمیزی است، می رود جاروب می کند. خب جاروب که می کند جاروب کردن یعنی این که یک خورده گرد و خاک سر و کله آدم می نشیند دیگر. پیغمبر هم همینجوری است. پیغمبر هم وقتی که این همه هی می رود این در و آن در، این در و آن در، در این دنیا خب می شود بالاخره تیرگی ایجاد می شود. ولی این به معنای گناه مصطلح فقهی نیست.

- بله، مرحباً بنا صرنا. در حقیقت می گویند که «علی صراط مستقیم» یعنی پیغمبر بر صراط مستقیم هست. یعنی همین که «یهدیک صراطاً مستقیماً» یعنی بر همین صراط مستقیم تثبیت می شود.

- خب بله، ببینید ما دو نوع «ل» داریم. ما یک موقع این «ل»ها را معرفی کردیم. یک «ل» غایت داریم، یک «ل» عاقبت داریم. «ل» غایت یعنی تا به فلان غایت. «ل» عاقبت مثل این

می ماند که در قرآن داریم که موسی را بزرگ کردند «لیکون لهم عدواً و حزناً» این ها به این غایت موسی را بزرگ نکردند که دشمنشان بشود. به این عاقبت بزرگ کردند. یعنی عاقبتش این شد. الآن این تعبیر تعبیری می شود که چه با لام غایت چه با لام عاقبتش درست در می آید. یعنی ما این فتح را برای تو کردیم تا به فلان غایت ایجاد بشود یا به فلان عاقبت. یعنی چنین پیامدی دارد کلاً.

نزول آرامش در قلب بر اثر ایمان به وعده های الهی

برگردیم در همان فضای سیاسی خودمان، من این آیه اش را تمام بکنم. «وینصرک الله نصراً عزیزاً» نصر نفوذ ناپذیر. اگر در همین بحث فتح المبین به همین معنای سیاسی اش باشد، آن موقع یک نصری خدا به تو داد نصری نفوذ ناپذیر. این هدایت به صراط مستقیم و این ها را هم جلسه قبل توضیح دادم «یتم نعمته علیک» که زمینه ای است برای ابراز حکومت... «هو الذین أنزل السکینه فی قلوب المؤمنین لیزدادوا ایماناً مع ایمانهم» اینجا معلوم است که این هایی که بیعت با پیغمبر کردند دو جور شدند. یک جور کسانی که سکینه و آرامشی خدا در دل این ها آورده، این ها نقض پیمان هم نکردند. یک دسته آدم هایی شدند که این ها پیمان بستند و نقض پیمان کردند. یعنی سر معاهدات و حرف های اولیه شان نایستادند. خدا آرامش خودش را در دل این عده می اندازد. که این ها با یک آرامشی جهاد می کنند دیگر. و این ها ایمان خدا بر ایمان این ها و ایمان به وعده ها را همینجوری در دل این ها اضافه می کند. با چی؟ در فرایند تولید آرامش در دل مؤمنان. ببینید معاهداتش را کسی اگر با خدا، اگر این وعده ها و حرف های خدا را کسی باور کرد و بر اساس باورش عمل کرد، الآن طرف می گوید حاج آقا من زن نمی گیرم. می گویم چرا؟ می گوید به خاطر این که پول ندارم. می گویم بابا خدا گفته که «وأنکحوا الأیامی منکم و الصالحین من عبادکم وإمائکم إن یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله». می گوید که نه حاج آقا نه، بعدش می گویم که من ضمانت می کنم، برو زن بگیر. می گوید اگر شما ضمانت می کنید حالا یک... می گویم ای خاک آن عالم بر سرت که خدا ضمانت می کند، تو قبول نمی کنی، من یک آدم آس و پاس ضمانت می کنم، تو من را قبول داری، خدا را قبول نداری؟! این است که اگر کسی وعده های خدا را باور کند، بر اساس وعده های خدا عمل کند، آرامشی را خدا بر دل این می نشاند که این آرامش همینجوری ایمانش را زیاد می کند. ایمان و آرامشی که آدم به وعده های خدا پیدا می کند، این همینجوری ایمان... ببینید «أنزل السکینه فی قلوب المؤمنین لیزدادوا ایماناً مع ایمانهم» هی برود در فرایند ازدیاد. هی ببینید من دیگر باور کردم این ها را، باور کردم این را، آن را هم باور کردم. می شود ایمان زیادتر. بعد این آدم جا دارد که این آدم بشود جزء جنودالله. می رود جزء سپاهیان خدا. همانجوری که خدا در قرآن گفته که «هو الذی أیدک بنصره و بالمومنین» خدا تو را به نصر خودش تأیید می کند، به مؤمنین هم تو را تأیید می کند. یعنی توی مؤمن می شوی بازوان خدا برای کمک به پیغمبر. «هو الذین أیدک بنصره و بالمؤمنین» تو به این پایه می رسی. اینجا جا دارد که تو بشوی جنودالله. اینجا ببینید آیه بی ربط نیست که بگویند حالا همینجوری می خواهد راجع به سپاهیان خدا صحبت کند. نه، تو سپاه خدایی. در مقابل این که آیه ۷ را نگاه کنید وقتی بحث منافقین را می کند اینجا نشان می دهد که یک عده می شود جنود الله یک عده نمی شوند جنود الله. این ها حتی ممکن است لشکری در مقابل جنود الله بشوند. برای همین است که تفاوت آیه با آیه را نگاه نکنید. آنجا دارد «وکان الله علیما حکیماً» اینجا دارد چی؟ «عزیزاً حکیماً» می دانید تعبیر نفوذ ناپذیر آوردن در مقابل دشمن می آید. یعنی این تفکیک انجام می شود، یک عده می شوند مؤمنین، در وعده های الهی اثبات وعده های الهی این ها می شوند مومنین، سکینه و آرامش خدا می آید و می شوند

مومن و می‌شوند جنود الله. یک عده که بعداً می‌گویند که روحیه‌شان چه مدلی است، این‌ها می‌شوند پیمان شکنان با پیغمبر، کسانی که دیگر آرامش در دلشان نیست، بدگمان به پیغمبر می‌شوند، این‌ها عبارت‌های آیه است همه، بدگمان به وعده‌های خدا می‌شوند، این می‌شود تیپ تفکر منافق. این تفکر منافق حتی می‌رود که در مقابل جنود الله بایستد. برای همین است که در آیه اگر دقت بکنید می‌بینید که با این که بحث مشرکین نیست اصلاً در فضای آیه اصلاً ربطی به بحث مشرکین ما نداریم یک‌هوی منافقین و منافقات را در مقابل مشرکین و مشرکات می‌آورد. این است که می‌بینید آنجا یک بار «و لله جنود السماوات و كان الله عليماً حكيماً» یک جا اینجا بعد از جریان منافقین «و لله جنود السماوات... و كان الله عزيزاً حكيماً» اینجا در مقابل آنجا. این تفکیکی است که در سورة مبارکه فتح می‌بینیم. حالا باید باز دوباره آیات را یک مقدار دقیق‌تر بررسی بکنیم.